

## برداشت‌های عقلی از روایات درباره مرجعیت دینی امام

s.ahmadhosseini@yahoo.com

سیداحمد حسینی / دانشجوی دکتری کلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

mjafari125@gmail.com

محمد جعفری / دانشیار گروه کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۳۰

### چکیده

با مراجعه به متون دینی می‌یابیم که اهل بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> برای تبیین شئون خویش استدلال عقلی و نقلی داشته‌اند. در این مقاله با روش کتابخانه‌ای تحلیلی، استدلال‌هایی که این ذوات مقدس برای بیان مرجعیت دینی خود در برابر مخالفان یا شیعیان اقامه کرده‌اند، بررسی می‌شود. این ادله، گاهی برون‌مذهبی‌اند و گاهی درون‌مذهبی؛ یعنی در آنها به آموزه‌های مسلم میان مسلمانان یا شیعیان استناد شده است. ایشان امام را محافظ شریعت، هادی به سوی دین، حجت‌الله، قیم و ملازم با قرآن کریم، واجب‌الاطاعه و محل نزول جبرئیل دانسته‌اند و برای اثبات مرجعیت دینی امام، به این موارد استدلال کرده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** مرجعیت دینی امام، تبیین عقلی، حجت خدا، حفظ دین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

به گفته مورخان مسلمان، امامت و خلافت، جنجالی‌ترین مسئله‌ای است که در تاریخ اسلام مطرح شد؛ مسئله‌ای که به صف‌بندی مسلمانان در برابر هم انجامید و سبب شد یکدیگر را تکفیر کننده و در پی آن، چه بسیار انسان‌هایی که کشته شدند. بحث امامت و شئون آن، از مباحثی است که به قول ابوحامد غزالی و آمدی (غزالی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۷؛ آمدی، بی‌تا، ص ۳۶۳) با تعصبات و غرایض شخصی آغشته شده است. پیروان مکتب امامیه معتقدند که اهل‌بیت علیهم‌السلام معصوم‌اند و در کلام و عملشان دچار لغزش نمی‌شوند. از این رو در اثبات مباحث امامت در برابر مخالفان و برای فرو نرفتن در باتلاق تعصبات شخصی، ضرورت دارد پس از اثبات حجیت و صحت استناد سخنی به اهل‌بیت علیهم‌السلام در برابر ایشان که از این تعصبات و غرایض شخصی فارغ‌اند، زانو بزنیم و تبیین‌های آنها را بیاموزیم.

استدلال‌های معصومین علیهم‌السلام به‌ویژه در مباحث اعتقادی و مسئله شئون امام، به‌دور از خطایند؛ از این رو قطعاً پاسخگوی حق‌طلبان خواهند بود؛ بنابراین می‌ارزد درباره فهم و تنسیق آن، وقت صرف شود. یکی از شئونی که امامیه برای امام معتقد است، مرجعیت دینی اوست. با مراجعه به آیات و روایات می‌بینیم که گاهی اهل‌بیت علیهم‌السلام اثبات و تبیین مرجعیت دینی خود را بر اموری چون علم الهی در تبیین دین، حجیت الهی، هدایتگری، قیم قرآن بودن، محافظت از دین و... مبتنی کرده‌اند.

در این پژوهش، تبیین‌های یادشده تشریح و بررسی می‌شوند. برخی از این ادله که مبانی امامیه در آن لحاظ نشده است، یعنی صرفاً تحلیلی عقلی بوده یا اینکه از مبانی مشترک میان مکاتب مختلف اسلامی بهره برده‌اند، برون‌مذهبی‌اند و در تقابل با اهل‌سنت مفید خواهند بود؛ و برخی که مبانی پذیرفته‌شده در امامیه از مقدماتش هستند، در خطاب به شیعیان که درباره برخی شئون امام تردید داشته‌اند، ثمربخش‌اند در این پژوهش، این دو دسته از هم تفکیک خواهند شد.

اگر بخواهیم به پیشینه این پژوهش اشاره کنیم، می‌توان از کتاب *بررسی انطباق شئون امامت بر کلام امامیه (از تسبیح مفید تا فاضل مقداد) بر قرآن و سنت* یاد کرد که نویسنده‌اش با استمداد از سخن مفسران و محدثان امامیه، و غور در مجموعه عظیم آیات و روایات، شئون فراوانی را (در حوزه‌های تکوینی، تشریحی و حکومتی و همچنین دینی و علمی) برای امام اثبات می‌کند و در انتها با بیان دیدگاه برخی متکلمان درباره شئون امامت، به این نتیجه قابل توجه می‌رسد: عظمتی که در پرتو آیات و روایات برای اهل‌بیت علیهم‌السلام تصویر می‌شود، به‌ویژه در حوزه تکوینی و علمی، در سخنان متکلمان مورد نظرشان نمودی ندارد و ظاهراً این متکلمان در این موضوع مهم، بنا بر دلایلی توجه چندانی به قرآن و سنت نداشته‌اند. روشن است که هدف این کتاب، اثبات کلامی شئون از آیات و روایات و مقایسه این استنباط نقلی با دیدگاه برخی از متکلمان امامیه است. بنابراین، رویکرد و محتوایشان متفاوت با این مقاله است. اصل در این پژوهش، بیرون کشیدن و تنسیق ادله‌ای است که خود اهل‌بیت علیهم‌السلام برای شئون خویش ارائه کرده‌اند، نه صرفاً اثبات کلامی شئون امام؛ هرچند بالتبع برخی از شئون هم اثبات خواهد شد.

## ۱. استدلال‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام برای مرجعیت دینی امام

مقصود از مرجعیت دینی امام این است که او شخصی است که مردم برای فهم معارف و احکام دین به او مراجعه می‌کنند (مطهری، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۸۵-۲۸۶) و سخنش در این موضوع، فصل‌الخطاب خواهد بود. برخی از استدلال‌هایی که به نظر می‌رسد اهل‌بیت علیهم‌السلام برای اثبات مرجعیت دینی خود اقامه کرده‌اند، به قرار ذیل است.

### ۱-۱. ادله برون‌مذهبی

تعدادی از این ادله که برای اثبات مرجعیت دینی امام اقامه شده‌اند، به‌شکلی‌اند که در اصل استدلال به آنها مبانی امامیه لحاظ نشده است. این دسته با عنوان ادله برون‌مذهبی مطرح می‌شوند. منظور از استدلال برون‌مذهبی این نیست که استدلالی جدلی داشته باشیم، به این معنا که با فرض پذیرش مبانی رقیب استدلال کنیم؛ بلکه منظور، برهانی بودن مطلب است؛ یعنی استدلال ما یا به عقل است یا به نقل مورد پذیرش دو طرف.

#### ۱-۱-۱. امام، محافظ دین

امام صادق علیه‌السلام در این برهان از لزوم حفظ و بقای دین اسلام استفاده می‌کند. به فرمایش ایشان، چون دین اسلام دین خاتم است و بقایش ضروری، باید امامی باشد تا این دین را از کاستی و فزونی حفظ کند. چنین کسی قطعاً عالم به دین اسلام و مرجع دینی مردم خواهد بود. راوی نقل می‌کند: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: زمین هیچ‌گاه خالی از امام نمی‌شود؛ زیرا اگر مؤمنان چیزی بر دین اضافه کردند، او آن را رد کند؛ و اگر مؤمنان چیزی را از دین کاستند، او آن را تکمیل کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۸).

### تقریر برهان

۱. اگر پیروی از شریعت اسلام تا قیامت ضروری باشد، شریعت اسلام تا قیامت باید محافظی داشته باشد؛
۲. پیروی از شریعت اسلام تا قیامت ضروری است؛
۳. نتیجه: شریعت اسلام تا قیامت باید محافظی داشته باشد؛
۴. اگر محافظ شریعت، مرجع دینی مردم است، امام معصومی که مرجع دینی مردم است، باید تا قیامت وجود داشته باشد؛
۵. محافظ شریعت، مرجع دینی مردم است؛
۶. نتیجه: امام معصومی که مرجع دینی مردم است، باید تا قیامت وجود داشته باشد؛
۷. اگر محافظ شریعت، مرجع دینی مردم است، امام معصومی که مرجع دینی مردم است، باید تا قیامت وجود داشته باشد.
۸. لکن محافظ شریعت، مرجع دینی مردم است.
۹. نتیجه: امام معصومی که مرجع دینی مردم است، باید تا قیامت وجود داشته باشد.

این استدلال، از سه قیاس تشکیل شده است: قیاس اول (۱ تا ۳) و دوم (۴ تا ۶) و سوم (۷ تا ۹) همه از نوع قیاس استثنائی متصل‌اند.

**توضیح مقدمه نخست:** اگر پیروی از شریعت اسلام تا قیامت ضروری است، باید محافظی باشد که این شریعت را در طول تاریخ حفظ کرده، برداشت صحیح را از نقاط اختلافی آن روشن کند و اسلام واقعی را به مردم بعدی انتقال دهد. در این فرض است که مردم به اسلام مکلف خواهند بود. اگر چنین محافظی نباشد، نمی‌توان مردم را به اسلام تکلیف کرد؛ زیرا ایشان راهی به دریافت صحیح معارف اسلامی ندارند و قرار دادن تکلیف بر چنین مردمی قبیح خواهد بود (حمصی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ حلبی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۶-۴۷؛ مجلسی، ۱۳۸۴، ص ۱۹-۲۰).

افزون براین، مردم چون دارای هواهای نفسانی و اغراض فاسدند، در طول تاریخ، محتوای دین را زایل خواهند کرد. پس عقلاً قبیح و محال است که صانع حکیم و قادر علیهم، پیغمبر خود را از دنیا برد و دین و تکلیف را باقی دارد و برای پیغمبر خود جانشینی که حافظ احکام و پیشوای بندگانش باشد، تعیین نکند (لاهیجی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹؛ نراقی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۹). البته مردم مختارند و ممکن است شرایط را برای پیشوایی و مرجعیت دینی امام معصوم آماده نکنند؛ که در آن صورت، اشکال به مردم برمی‌گردد، نه به خداوند.

**توضیح مقدمه دوم:** محتوای این مقدمه، سخنی است که مورد پذیرش قاطبه مسلمانان است؛ چراکه با جامعیت و خاتمیت دین اسلام تلازم دارد. خاتمیت اسلام مبتنی بر ادله نقلی (آیات و روایات) است که توضیح آن در این مختصر نمی‌گنجد.

**توضیح مقدمه پنجم:** در مقدمه پنجم، آن محافظ مطمئنی که وجودش ضروری است، فقط امام معصوم خوانده شده است. در اینجا گزینه‌هایی مانند قرآن، سنت متواتر، اجماع، اخبار آحاد، اجتهاد به رأی، قیاس و امام معصوم، که ممکن است به‌عنوان محافظ دین مطرح شوند، بررسی شده‌اند و در نهایت اثبات می‌شود که تنها امام معصوم می‌تواند بعد از رسول اکرم ﷺ این وظیفه را ایفا کند. رد تمام گزینه‌های احتمالی غیر از امام معصوم، بحثی نسبتاً مفصل بوده (علم‌الهدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۷۹؛ حمصی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ حلبی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۶-۴۷) که چکیده‌اش چنین است:

در ابتدا بگویم که محافظ شریعت باید معصوم باشد تا خود سبب تغییر و تحریف در شریعت نشود. از این رو گزینه‌های خبرهای واحد، رأی و قیاس و همچنین اجماع، چون خطاپذیرند، توان حفاظت از شریعت را ندارند و از این بحث کنار می‌روند. شاید پذیرش این مطلب درباره اجماع، اندکی برایتان دشوار باشد. دقت کنید؛ بحث ما در جایی است که اجماع بدون لحاظ نظر معصوم صورت یافته باشد که چنین اجماعی اعتبار ندارد؛ زیرا همان‌طور که تک‌تک افراد امت ممکن است اشتباه کنند، اجماع ایشان هم می‌تواند مرتکب اشتباه شود. توجه دارید که تعداد زیاد باورمندان - اگر هیچ‌یک معصوم نباشند - به باورشان عصمت نمی‌بخشد؛ چنان که جمع چند صفر، یک نخواهد شد. هرچند چنین اجماعی احتمال درستی باور را تقویت هم کند، روشن است که آن را قطعی نمی‌سازد. علمای دین، اگر معصوم نباشند، ممکن است خود، سبب تغییر و تحریف دین شوند؛

از این رو نمی‌توانند محافظ حقیقی شریعت باشند. افزون بر این، احکام اجماعی اندک است و قابل عرضه به بسیاری از مسائل و احکام شریعت نیست تا بخواهد محافظ آن باشد.

اما اینکه چرا قرآن کریم و سنت نبوی نمی‌تواند محافظ شریعت باشد، به این دلیل است که قرآن و سنت صامت‌اند و در بیان معارف خویش که مشتمل بر تشابهات و همچنین بطون مختلف است، نیازمند دیگری‌اند. دیگران‌اند که از زبان ایشان سخن می‌گویند. خود قرآن که نمی‌تواند بگوید مثلاً فلان مطلبی که به شریعت مستند شده، درست است یا نادرست. سنت متواتر هم به دلیل تعداد اندکش توان حفظ کل شریعت را ندارد؛ مگر ما چند روایت متواتر داریم که بخواهیم با آن درستی یا نادرستی احکام فراوان و گوناگونی را که بیان می‌شود، تضمین کنیم؟

بنابراین تنها امام معصوم است که می‌تواند کار نگاهبانی شریعت را به دوش کشد و چون وجود حافظ شریعت تا قیامت ضروری است، حکمت خداوند اقتضا دارد در هر زمانی چنین امامی را برای محافظت از شریعت منصوب سازد.

البته این سخن بدین معنا نیست که با وجود چنین امامی، دیگر اختلاف نظری در مکتب امامیه نخواهد بود. بحث در این است که تنها با وجود امام معصوم راه برای دریافت معارف صحیح اسلام وجود دارد؛ اما اگر مردم با اینکه امام معصوم وجود دارد، معارف خود را از طریق دیگری بگیرند یا شرایط را برای اظهار امامت ایشان آماده نسازند، تقصیر مردم خواهد بود؛ مانند دوران خانه‌نشینی امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup>؛ اما اگر چنین فردی اساساً وجود نداشته باشد، مردم راهی برای شناخت صحیح و کامل اسلام نخواهند داشت و این خلاف حکمت الهی است.

**توضیح مقدمه هشتم:** هر کس محافظ شریعت باشد، مرجع دینی مردم خواهد بود؛ زیرا او اسلام واقعی را می‌داند و مانع کم یا زیاد شدن آن می‌شود. تنها محافظ شریعت است که سخنش سخن اسلام بوده و از تحریف به دور است؛ بنابراین مردم برای فهم اسلام باید به او رجوع کنند. گفته شد که شریعت مشتمل بر تشابهات است که احتمال تحریف در آن، محافظی می‌طلبد.

گفتنی است چون محتوای مقدمات استدلال، مبتنی بر شواهد نقلی است، این استدلال نقلی خواهد بود.

## ۲-۱-۱. امام، هادی دین

امام محمدباقر<sup>علیه السلام</sup> در این استدلال می‌فرماید که اگر کسی پیرو امام بحق نباشد، گمراه خواهد شد. این بدین دلیل است که امام بحق، هادی دین و مرجع مردم در مسائل دینی است. راوی نقل می‌کند:

از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> شنیدم که فرمود: هر که در عبادت خداوند سختی زیادی ببیند، ولی رهبری که از طرف خداوند معین شده، نداشته باشد، عبادت او پذیرفته نیست. او گمراه و سرگردان است و خدا کردار او را بد شمارد حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و تمام روز سرگردان می‌رود و برمی‌گردد... در همین میان، گرگ گم شدن او را غنیمت شمارد و او را می‌خورد. به خدا، ای محمد! کسی که از این امت باشد و امامی هویدا و عادل از طرف خدای عزوجل نداشته باشد، چنین است؛ گم‌گشته و گمراه است و اگر با این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۸۳).

## تقریر برهان

۱. هر کس پیرو امام بحق نباشد، گمراه می‌شود؛
۲. عکس نقیض: هر هدایت‌شده‌ای پیرو امام بحق است؛
۳. اگر هر هدایت‌شده‌ای پیرو امام بحق باشد، هر امام بحق، هدایتگر به دین حق است؛
۴. هر هدایت‌شده‌ای پیرو امام بحق است؛
۵. نتیجه: هر امام بحق، هدایتگر به دین حق است؛
۶. اگر امام بحق، هدایتگر به دین حق باشد، او مرجع دینی مردم است؛
۷. امام بحق، هدایتگر به دین حق است؛
۸. نتیجه: امام بحق، مرجع دینی مردم است.

در این استدلال، از یک عکس نقیض (مقدمه ۲) و دو قیاس استثنائی متصل استفاده شده است. قیاس استثنائی نخست، (مقدمات ۳ تا ۵) و قیاس استثنائی دوم (مقدمات ۶ تا ۸) است. قیاس استثنائی قیاسی است که در مقدماتش به نتیجه تصریح شده باشد.

**توضیح مقدمه نخست:** برای اثبات این مقدمه - که در حقیقت، بیان امام معصوم است - می‌توان بدین بیان استدلال هم کرد:

اینکه در این مقدمه گفته شده است «کسی که پیرو امام بحق نباشد، اسیر گمراهی خواهد شد» به دو دلیل می‌تواند باشد: دلیل اول اینکه چنین کسی در فهم موضوعات جدید دچار انحراف می‌شود؛ دلیل دوم اینکه چنین کسی در درک صحیح آنچه از دین به دستش رسیده است، به مشکل می‌خورد و لذا به بیراهه خواهد رفت.

## توضیح دلیل اول

امت اسلامی در فهم معانی قرآن و مسائل دینی به تبلیغ و تفسیر فردی عالم و معصوم نیازمند بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در طول ۲۳ سال نبوت، مسائل دینی را برای مردم دوران خویش بیان کرد؛ ولی چنان‌که در ادامه می‌آید، به دلیل محدودیت زمان، اشتغالات و مشکلات فراوانی که برای حضرت واقع گشت، بیان تمام آنها میسر نشد. بنابراین مردم چنان‌که پیرو پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بودند، باید پس از ایشان پیرو امامی باشند که احکام دینشان را به‌درستی روشن سازد و مسیر سعادت را از گمراهی نمایان کند. اگر در این برهان گفته می‌شود که حکم برخی از موضوعات دینی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان نشده، این به دلیل شواهد مختلفی است که برای آن وجود دارد؛ چنان‌که برخی بزرگان اهل سنت گفته‌اند، چه بسیار احکام مورد نیاز مردم وجود دارد که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حکمش را بیان نکرد (آمدی، بی‌تا، ص ۳۸۰). اختلاف فراوان فرقه‌های مختلف اسلامی در موضوعات مهم دینی، از جمله آنهاست. امروزه بسیاری از پیروان اهل سنت معتقدند که حق تعالی را می‌توان در قیامت به همین چشم سر مشاهده کرد (اشعری، ۱۳۹۷ق، ص ۵۱-۵۴؛ جوینی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۱۵-۱۱۹)؛ یا در طول تاریخ در میان مسلمانان کسانی بوده‌اند که قائل به اعضا و جوارح برای خداوند شدند (شهرستانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۱۲). یکی از دلایل این

اختلاف رأی در موضوعات متعدد فروع دین مانند حج، خمس و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، این است که برخی از موضوعات هر یک از این احکام، در عصر رسول خدا ﷺ تبیین نشد و در دوران پس از ایشان مطرح و تبیین شدند (کراجکی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۳۳؛ حمصی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۷؛ حلی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۸).

اگر کسی بگوید: تا قبل از غیبت امام زمان عجل الله فرجه هم همه مسائل مورد نیاز بیان نشد، پس چرا ایشان غایب شد، پاسخ این است که غیبت حضرت به دلیل نقص در مردم است. خداوند امام معصوم را برای بیان همهٔ موضوعات دینی منصوب و معرفی کرده است؛ ولی مردم زمینه را برای اعمال مرجعیت دینی ایشان فراهم نساختند؛ پس اشکال به مردم برمی‌گردد.

ممکن است کسی بگوید: خداوند دین اسلام را نازل کرد و فهم و حفظ آن بر عهدهٔ علماست و اختلافات در فهم ایشان هم سبب انحراف از اصل دین نمی‌شود. بالاخره دین دارای مراتب است و بخشی از مراتب آن هم به وسیلهٔ علمای عادل، هر چند غیر معصوم، بیان و حفظ می‌شود. بنابراین امام معصوم ضرورت نخواهد داشت.

پاسخ این است که وقتی خداوند عالم، قادر و رحیم مطلق است، چرا کسی را تعیین نکند که حقیقت دین را به نحو کامل بیان می‌کند تا هر کس خواست، با اختیار خود به آن سعادت کامل دست یابد؟ در این فرض، نقص به حق تعالی بازمی‌گردد که منزه است از نقص.

البته این مطلب که برخی موضوعات در دوران خاتم الانبیاء علیهم السلام مطرح نشده است، چنان که تازه گذشت، مبتنی بر نقل و شواهد تاریخی است و لذا سبب می‌شود این استدلال هم مبتنی بر نقل شود. بنابراین، مقدمهٔ دوم که می‌گفت «اگر کسی پیرو امام بحق نباشد، گمراه می‌شود»، با این دلیل که چنین کسی در فهم موضوعات جدید به مشکل برخورد، اثبات شد.

## توضیح دلیل دوم

چنان که در برهان سابق گذشت، وجود امامی معصوم که محافظ دین باشد نیز در هر زمانی ضرورت دارد تا دین را از کاستی‌ها و فزونی‌ها حفظ کند و به مردم انتقال دهد. پیروی نکردن از چنین امامی سبب فروغلتیدن در مسیر گمراهی و انحرافات خواهد شد.

**توضیح مقدمهٔ سوم:** در این مقدمه آمده است: اگر هر هدایت‌شده‌ای پیرو امام بحق باشد، امام بحق، هدایتگر به دین حق است. با توجه به اینکه وصف مشعر به علیت است، شرط این قضیه نشان‌دهندهٔ این خواهد بود که پیروی فرد از امام بحق، سبب هدایت می‌شود؛ یعنی امام بحق کسی است که به مسیر حق و درست هدایت می‌کند. به سخن دیگر، کسی که هدایت‌شده باشد، نمی‌توانسته پیرو امام گمراه‌کننده باشد؛ بلکه چنین فردی دنباله‌رو امام هدایتگر به حق بوده که در مسیر حق هدایت شده است. از این رو می‌توان گفت امام بحق که پیروانش هدایت شده‌اند، قطعاً در مسیر حق هدایت می‌کند. چنین هدایتی که از سوی امام معصوم باشد، بالاترین مرتبهٔ هدایت است که انجامش برای خدایی که عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است، ضروری است.

نکته پایانی: با توجه به اینکه مقدمه نخست استدلال بر اساس دلیل اول مبتنی بر نقل است، این استدلال هم نقلی است؛ حتی اگر مقدمه نخست این استدلال را مبتنی بر دلیل دوم بدانیم، باز هم این استدلال نقلی خواهد بود؛ چراکه دلیل دوم، خود مبتنی بر استدلال سابق (امام، محافظ دین) بود که گفتیم به شواهد نقلی مستند شده است.

### ۳-۱-۱. امام، قیم قرآن

منصوربن حازم این استدلال را در برابر مخالفان مطرح کرد. به گفته وی، قرآن کریم وقتی می‌تواند حجت و برطرف‌کننده اختلاف در فهم و تفسیرش باشد که فردی که عالم به تمام آن، قیم و بیانگر محتوای آن باشد؛ و چون به اقرار مخالفان، فقط امیرمؤمنان علیه السلام چنین علمی دارد، تنها وی قیم قرآن و لذا مرجع دینی مردم خواهد بود. این استدلال، مورد تأیید امام صادق علیه السلام نیز واقع شد. منصوربن حازم در موضوع امامت با مردم مناظره‌ای داشته که این مناظره را به امام صادق علیه السلام بدین بیان گزارش کرده است:

به مردم گفتم: شما می‌دانید که رسول خدا از طرف خدا بر خلق او حجت بود؟ گفتند: آری. گفتم: بسیار خوب، وقتی رسول خدا درگذشت، بعد از او چه کسی حجت بر خلق خدا بود؟ گفتند: قرآن. من در قرآن نظر کردم و دیدم که مرجئه و قدری و حتی زندق که قرآن را قبول ندارد، برای غالب شدن، به قرآن استناد می‌کنند. از اینجا دانستم که قرآن بدون قیّم حجت نیست و هرچه او درباره قرآن بگوید، حق‌یقت خواهد بود. به آنها گفتم: قیّم و دانای به قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می‌دانست؛ عمر هم می‌دانست و حذیفه هم می‌دانست. گفتم: همه قرآن را؟ گفتند: نه. من هر چه کاوش کردم، درنیافتم کسی که درباره او بگویند همه قرآن را می‌داند؛ جز علی... و من گواه‌ی می‌دهم که علی قیّم قرآن است و اطاعتش واجب. او پس از رسول خدا حجت بر مردم است و هرچه درباره قرآن بگوید، حق است. امام صادق علیه السلام فرمود: خدایت رحمت کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۶۹).

### تقریر برهان

۱. اگر قرآن کریم پس از رسول خدا علیه السلام همچنان حجت باشد، قیّمی دارد؛
۲. قرآن کریم پس از رسول خدا علیه السلام همچنان حجت است؛
۳. نتیجه: قرآن کریم قیّم دارد؛
۴. هرکس همه قرآن را به درستی بفهمد، قیّم قرآن است؛
۵. هرکس قیّم قرآن باشد، مرجع دینی مردم خواهد بود؛
۶. نتیجه: هرکس همه قرآن را به درستی بفهمد، مرجع دینی مردم خواهد بود؛
۷. اگر فقط امیرمؤمنان علیه السلام (و سایر ائمه هدی علیهم السلام) عالم به همه قرآن کریم باشند، فقط ایشان مرجع دینی مردم خواهند بود؛

۸. فقط امیرمؤمنان علیه السلام (و سایر ائمه هدی علیهم السلام) عالم به همه قرآن کریم‌اند؛

۹. نتیجه: فقط امیرمؤمنان علیه السلام (و سایر ائمه هدی علیهم السلام) مرجع دینی مردم‌اند.



این استدلال از سه قیاس تشکیل شده است. قیاس اول (۱ تا ۳) از نوع قیاس استثنائی متصل است که در مقدماتش به نتیجه تصریح شده است. قیاس دوم (۴ تا ۶) از قیاسات اقترانی شکل اول است که حد وسط در صغری محمول واقع شده و در کبری موضوع. قیاس سوم (۷ تا ۹) هم از قیاسات استثنائی متصل است که توصیفش گذشت.

**توضیح مقدمه نخست:** اینکه چرا قرآن کریم برای اینکه حجت و پاسخگوی مردم باشد، باید قیم داشته باشد، از این روست که قرآن صامت است و هر فرد و مکتبی می‌تواند به گونه‌ای به آیات متشابه آن استناد کند. قرآن کریم در بیان معارف خویش نیازمند دیگری است. دیگران‌اند که از زبان قرآن سخن می‌گویند. خود قرآن که نمی‌تواند بگوید مثلاً فلان مطلبی که به شریعت مستند شده، درست است یا نادرست.

**توضیح مقدمه چهارم:** قیم قرآن کریم کسی است که از زبان قرآن سخن می‌گوید و در حقیقت، آنچه را قرآن می‌گوید، به دیگران منتقل می‌کند. روشن است کسی می‌تواند سخنگو و قیم قرآن باشد که آیات محکم و متشابه آن را به‌طور کامل و صحیح بفهمد و بیان کند، در غیراین صورت، نمی‌تواند سخن خود را به قرآن منتسب سازد و قیمومت آن را به عهده گیرد.

**توضیح مقدمه پنجم:** گفتیم قرآن کریم وقتی بر مردم حجت است که فردی عالم به آن، قیم و سخنگویش باشد. اقتضای قیمومت بر قرآن و سخنگویی از جانب آن، این است که مردم برای درک مطالب آیات متشابه و مراتب بالاتر قرآن کریم، به آن فرد مراجعه کرده، از او اطاعت کنند و این به معنای مرجعیت دینی آن فرد است.

**توضیح مقدمه هشتم:** دلیل این مقدمه، اقرار خود مخالفان است. منصور بن حازم می‌گوید: من هر چه کاوش کردم، دریافتم کسی که درباره او بگویند همه قرآن را می‌داند؛ جز علی در هر دورانی باید چنین انسانی باشد و البته بر مردم لازم است شرایط را برای اعمال مرجعیت ایشان فراهم سازند.

شایان ذکر است که این استدلال هم نقلی است؛ چراکه برخی مقدماتش مبتنی بر نقل‌اند.

## ۲-۱. ادله درون مذهبی

برخی از ادله عقلی که برای نصب امام اقامه شده‌اند، درون مذهبی‌اند؛ یعنی برخی باورهای شیعی در آنها پیش فرض گرفته شده و تنها برای کسی قابل ارائه‌اند که معتقد به آن باورها باشد.

### ۱-۲-۱. امام، حجت خدا

«الحجّه» در لغت به معنای برهان (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۲۸؛ جزری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۱؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۲۱) و دلیل پیروزی بر دشمن در هنگام دشمنی است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۲۸)؛ پس حجت خدا به معنای دلیل و برهان الهی است؛ لذا حجت خدا دلیل خداست برای ساکت کردن منکران و خطاکاران؛ کسی است که با وجودش، عذر و بهانه‌ای برای مردم در نافرمانی از دستور خداوند باقی نمی‌ماند.

بر اساس کلام ائمه هدی علیهم السلام حجة الله بودن اقتضائاتی دارد که می توان از آنها مرجعیت دینی او را استنباط کرد. در برهانی که در کلام امام صادق علیه السلام بیان شده است، بر این نکته تأکید می شود که حجت خداوند آگاه به نیازهای عقیدتی و کلامی مردم و پاسخگوی ایشان در این حوزه است:

هشام بن حکم گفت: در منا از امام صادق علیه السلام پانصد مسئله کلامی را پرسیدیم. می گفتم چنین و چنان می گویند و او می فرمود: تو چنی ن پاسخ بده. گفتم: فدایت شوم. می دانم شما عالم ترین مردم به حلال و حرام و همچنین عالم ترین فرد به قرآن هستید، اما اینها مباحث کلامی است. امام فرمود: هشام! مگر شک داری کسی که خیال کند خداوند با حجتی بر خلقش احتجاج می کند که نیازهای مردم را نداند، به خداوند تهمت زده است؟ (ابن صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۱۲۳).

گویا به تصور هشام، امام صادق علیه السلام تنها عالم به حلال و حرام الهی و به عبارتی مسائل شرعی و فقهی مردم است؛ لذا از پاسخگویی ایشان در مسائل کلامی تعجب می کند. حضرت هم در ادامه با یک استدلال، علم خود را به همه نیازهای مردم، از جمله مسائل کلامی، اثبات می کند.

ممکن است کسی بخواهد از این استدلال، علم امام را به مسائل اقتصادی، بهداشتی، زیستی، روانی و... هم اثبات کند؛ چراکه حضرت، حجت خدا را عالم به همه نیازهای مردم خوانده است؛ ولی از آنجا که محدوده یقینی حجت الهی، اطاعت از فرامین عملی و عقیدتی خداست، به علاوه محتوا و سیاق بحث هم صرفاً مسائل عقیدتی و دینی است، قدر متیقن از این روایت، علم امام به مسائل عقیدتی و فقهی مردم خواهد بود و ما به همان بسنده کرده ایم.

### تقریر برهان

۱. هر امامی حجت خداست؛ یعنی خداوند با او در برابر مردم احتجاج می کند؛
۲. هر کسی که به مسائل دینی مردم جاهل باشد، حجت خدا نیست؛
۳. نتیجه: هیچ امامی جاهل به مسائل دینی مردم نیست. به سخن دیگر، هر امامی غیر جاهل به مسائل دینی مردم است؛ یعنی هر امامی عالم به مسائل دینی مردم است؛
۴. هر کس عالم و پاسخگوی همه مسائل دینی مردم باشد، مرجع دینی آنهاست؛
۵. نتیجه: هر امامی مرجع دینی مردم است.

این استدلال به دو قیاس تقسیم می شود. قیاس نخست (مقدمه ۱ و ۲) از اقسام شکل دوم قیاسات اقترانی حملی است. قسمی که حدّ وسط - که «حجت خدا بودن» است - در هر دو مقدمه اش محمول واقع شده است. در این قیاس، صغری، موجبه کلیه و کبری سالبه کلیه است که نتیجه اش سالبه کلیه خواهد بود.

قیاس دوم (مقدمه ۳ و ۴)، از اقسام شکل اول این قیاسات است؛ یعنی حد وسط که «عالم به مسائل دینی مردم» است، در صغری محمول و در کبری آنها موضوع است. در این قیاس، صغری و کبری موجبه کلیه اند و لذا نتیجه شان موجبه کلیه خواهد بود.

**توضیح مقدمه نخست:** این محتوا که امام حجت خداست، مطلبی است که مورد پذیرش عموم شیعیان بوده و روایات فراوان هم آن را تأیید می‌کند.

**توضیح مقدمه دوم:** در این مقدمه، از حجیت الهی شخص و احتجاج خداوند به وی، علم او به مسائل و نیازهای دینی دریافت شده است؛ زیرا اگر شخصی عالم به دین الهی نباشد، حق تعالی نمی‌تواند در برابر مردم به او احتجاج کند چنان که گذشت، حجت خدا کسی است که با وجودش عذر و بهانه‌ای برای مردم در نافرمانی از دستور خداوند باقی نمی‌ماند. این بدین معناست که چنین شخصی باید خود، عالم به دین و بیانگر آن باشد؛ زیرا اگر او به مسائل دینی احاطه نداشته باشد، در بیان احکام و اعتقادات مردم دچار خطا و خلاف می‌شود و مردم دیگر نمی‌توانند فرمان الهی را اطاعت کنند و لذا در نافرمانی حق تعالی معذور خواهند بود. از این رو خداوند نمی‌تواند به چنین کسی برای عمل به دین احتجاج کند. بنابراین لازمه حجت خدا بودن یک شخص، علم او به امور دینی است (حسینی، ۱۳۹۸، ص ۱۸-۲۱).

شایان ذکر است، از آنجا که مقدمه نخست استدلال مبتنی بر نقل است، این استدلال همه نقلی است.

## ۲-۱. امام محل رفت و آمد جبرئیل

امام محمدباقر علیه السلام در برهانی دیگر، از تسدید و تأیید الهی علوم خود برای اثبات مرجعیت دینی خویش کمک گرفته است. به فرمایش ایشان، علم فقط از کسانی قابل اخذ است که جبرئیل بر آنها نازل می‌شود. نزول جبرئیل، دست کم برای تأیید و تسدید الهی علوم دینی ایشان است و روشن است کسی که علوم دینی‌اش مورد تأیید حق تعالی باشد، بهره‌مند از علوم صحیح است و از این رو مرجع دینی مردم خواهد بود.

راوی نقل می‌کند: از امام محمدباقر علیه السلام پرسیدم: آیا گواهی زنازاده معتبر است؟ فرمود: نه. گفتیم: حکم بن عتیبه معتقد است گواهی چنین شخصی معتبر است. فرمود: ... به خدا قسم علم دریافت نمی‌شود، مگر از خاندانی که جبرئیل بر آنها نازل شده باشد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۰۰).

در این فرمایش، وصف «نزل علیهم جبرئیل» برای اهل بیت علیهم السلام، مشعر به علیت است؛ بدین معنا که لزوم دریافت علم دینی از اهل بیت علیهم السلام، به دلیل نزول جبرئیل علیه السلام بر آنهاست. به سخن دیگر، جبرئیل علیه السلام علوم ایشان را تأیید و تسدید می‌کند؛ لذا این علوم صحیح‌اند و ایشان مرجع مردم در علوم دینی خواهند بود.

## تقریر برهان

۱. اگر جبرئیل بر ائمه هدی علیهم السلام نازل شود، علم دینی ایشان را تأیید و تسدید می‌کند؛
۲. جبرئیل بر ائمه هدی علیهم السلام نازل می‌شود؛
۳. نتیجه: جبرئیل علم دینی ائمه هدی علیهم السلام را تأیید و تسدید می‌کند؛
۴. اگر جبرئیل علوم دینی ائمه هدی علیهم السلام را تأیید کند، علوم دینی ایشان صحیح و قطعی خواهد بود؛

۵. جبرئیل علوم دینی ائمه هدی علیهم‌السلام را تأیید می‌کند؛

۶. نتیجه: علوم دینی ائمه هدی علیهم‌السلام صحیح و قطعی است؛

۷. اگر علوم دینی ائمه هدی علیهم‌السلام صحیح و قطعی باشد، ایشان مرجع دینی قابل اعتماد مردم‌اند؛

۸. علوم دینی ائمه هدی علیهم‌السلام صحیح و قطعی است؛

۹. نتیجه: ائمه هدی علیهم‌السلام مرجع دینی مردم‌اند.

گفتنی است این استدلال به سه برهان تقسیم می‌شود. این براهین، سه قیاس استثنائی متصل‌اند. براهینی که در دو مقدمه هر کدام، به نتیجه‌اش تصریح شده است.

**توضیح مقدمه نخست و چهارم:** در مقدمه نخست گفته شد که نزول جبرئیل بر ائمه هدی علیهم‌السلام برای تأیید و تسدید علمی آنها در مسائل دینی بود است. مقدمه چهارم نیز بر آن است که تأیید و تسدید علمی جبرئیل بیانگر صحت علوم ائمه هدی علیهم‌السلام است. این مطالب با برخی روایات نیز تأیید می‌شود؛ مثلاً وقتی کسی با امام سجاده علیه‌السلام به بحث و مجادله علمی پرداخت، حضرت به او فرمودند: «اگر به منزل ما بیایی، آثار جبرئیل را بر روی فرش‌ها خواهی دید. آیا ممکن است کسی از ما به سنت پیامبر عالم‌تر باشد؟» (دیلمی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۰۰؛ همچنین ر.ک: ابن صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۱۲) از محتوای این روایت می‌توان چنین برداشت کرد که جبرئیل امام را در تبیین سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - که همان دین اسلام است - یاری می‌دهد؛ و اینکه حضرت نزول جبرئیل را دلیل بر اعلمیت خودشان خوانده‌اند، بیانگر این است که چنین امری بر صحت علم ایشان دلالت دارد.

در خبر دیگری نیز از قول امام کاظم علیه‌السلام آمده است که برخی علوم، از ناحیه فرشتگان به امام منتقل می‌شود. راوی نقل می‌کند: عرض کردم: از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که علم ما یا مربوط به گذشته است یا نوشته شده یا از طریق دل و گوش وارد می‌شود. فرمود: اما گذشته مربوط به امور پیشین است که می‌دانیم؛ و اما نوشته‌شده، مربوط به آینده است؛ و اما وارد شدن به دل، الهام است؛ و اما تأثیر در گوش، توسط فرشته است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۴).

ممکن است کسی درباره روایت مورد بحث از امام باقر علیه‌السلام بگوید: شاید مراد امام این بوده است که خاندان نبوت بر تفسیر دین اولویت دارند؛ زیرا جبرئیل امین بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از این خاندان است، نازل شده است؛ لذا بدین معنا نیست که جبرئیل بر ائمه اطهار علیهم‌السلام هم نازل شود. پاسخ این است که امام محمدباقر علیه‌السلام در این حدیث، نزول جبرئیل را دلیل بر مرجعیت دینی خود دانسته و بر این مطلب قسم خورده است. ایشان با این استدلال، مدعیان دیگر نبوت را توبیخ نموده است؛ این در حالی است که از نزول جبرئیل بر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمی‌توان مرجعیت دینی امام محمدباقر علیه‌السلام را نتیجه گرفت و بر آن قسم خورد و دیگران را توبیخ کرد.

**توضیح مقدمه دوم:** در تأیید این مقدمه که از نزول جبرئیل بر ائمه هدی علیهم‌السلام سخن گفته است، روایات متعددی وجود دارد. در کتاب شریف *الکافی* بابی تحت عنوان «أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم‌السلام مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ»

(همان، ص ۲۲۱) و همچنین باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بِيُوتِهِمْ وَ تَطَأُ بُسُطَهُمْ وَ تَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ» (همان، ص ۳۹۳-۳۹۴) وجود دارد که این مطلب را تأیید می‌کنند.

گفتنی است، از آنجا که مقدمات این استدلال مبتنی بر نقل‌اند، این استدلال هم نقلی است.

### ۳-۲-۱. امام، واجب‌الاطاعة

امام محمدباقر علیه السلام از فهم ناقص علاقه‌مند و پیروان خویش شکایت می‌کنند که چرا از فضایل اهل بیت علیهم السلام می‌کاهند. ایشان می‌فرمایند: این افراد که اطاعت از ما را همانند اطاعت از حق تعالی واجب می‌شمارند، چگونه است که در عمل، از حق ما کم می‌گذارند؟ مگر ممکن است خداوند طاعت ما را بر بندگانش واجب کند و در همان حال، اخبار آسمان‌ها و زمین و علم به امور دینی را از ایشان مخفی نماید؟

راوی نقل می‌کند: در آن هنگامی که گروهی از یاران امام محمدباقر علیه السلام در حضورش مشرف بودند، از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: تعجب می‌کنم از گروهی که ما را دوست دارند و ما را امام می‌دانند و می‌گویند: اطاعت ما نظیر اطاعت خدا بر آنان واجب است، ولی در عین حال حجت و دلیل خود را شکسته و به علت ضعف ایمانی که دارند، با خویشتن خصومت کرده، در نتیجه حق ما را ناقص می‌کنند و بدین وسیله درباره آن افرادی که خدای علیم معرفت و اطاعت امر ما را نصیب آنان کرده است عیب‌جویی می‌نمایند. آیا - ما می‌پذیرید که خدا اطاعت اولیای خود را بر بندگانش واجب بداند، آن‌گاه اخبار غیبی آسمان و زمین را از اولیای خود مخفی - بدارد و رشته‌های علم را که قوام و پایه دین ایشان است، از آنان قطع کند؟! (ابن صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۱۲۴).

### تقریر برهان

۱. اگر خداوند اطاعت از ائمه هدی علیهم السلام و پذیرش سخنانشان را همانند اطاعت از خود واجب کرده باشد، علم به مسائل مورد نیاز مردم، از جمله همه مسائل دینی را به آنها می‌دهد؛
  ۲. لکن خداوند اطاعت از ائمه هدی علیهم السلام و پذیرش سخن او را همانند اطاعت از خود بر مردم واجب کرده است؛
  ۳. نتیجه: خداوند علم به مسائل مورد نیاز مردم، از جمله همه مسائل دینی را به ائمه هدی علیهم السلام داده است؛ یعنی ایشان عالم به همه مسائل دینی مردم‌اند.
  ۴. اگر ائمه هدی علیهم السلام عالم به همه مسائل دینی مردم باشند، مرجع دینی آنها خواهند بود؛
  ۵. ائمه هدی علیهم السلام عالم به همه مسائل دینی مردم‌اند؛
  ۶. نتیجه نهایی: ائمه هدی علیهم السلام مرجع دینی مردم خواهند بود.
- در این استدلال، از دو قیاس استثنائی متصل استفاده شده است. قیاس استثنائی آن است که در مقدماتش به نتیجه تصریح شده باشد. مقدمات (۱ تا ۳) قیاس استثنائی نخست و مقدمات (۴ تا ۶) قیاس استثنائی دوم در این استدلال است.

**توضیح مقدمه نخست:** امام معصوم علیه السلام در این مقدمه، از وجوب اطاعت مطلق از ائمه هدی علیهم السلام، لزوم علم ایشان به امور مختلف، از جمله مسائل دینی را دریافته است. توضیح اینکه: اگر ائمه هدی علیهم السلام علم به مسائل دینی نداشته باشند، ممکن است در بیان آنها دچار خطا و خلاف شوند که در این صورت، اطاعت مردم از ایشان سبب گمراهی خواهد شد. روشن است که دستور به چنین اطاعتی قبیح است و مخالف حکمت باری تعالی. از این رو لازمه اطاعت مطلق از ائمه هدی علیهم السلام، علم ایشان به مسائل مختلف، از جمله امور دینی است.

**توضیح مقدمه دوم:** این مطلب که خداوند اطاعت از ائمه هدی علیهم السلام را همانند اطاعت از خود بر مردم واجب کرده، باوری است که شیعیان به آن معتقدند؛ و امام از این باور مورد اقرار شیعیان، در این مقدمه استفاده کرده است. پشتوانه این مقدمه، آیات قرآن و روایات اند؛ پس این استدلال نقلی خواهد بود.

#### ۲-۴. ۱. امام ملازم با قرآن کریم

امیرمؤمنان علیه السلام در فرمایشی، جدایی میان قرآن و اهل بیت علیهم السلام را ممکن ندانسته است. این سخنی است که بر هدایتگری و مرجعیت دینی این خاندان مطهر دلالت دارد: «خداوند متعال... ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد؛ نه ما از آن جدا شویم و نه او از ما جدا شود» (کلینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۹۱).

#### تقریر برهان

۱. اگر خداوند قرآن کریم را ملازم و همراه دائمی با ائمه هدی علیهم السلام قرار داده باشد، هر شأنی که به قرآن کریم داده، به ائمه هدی علیهم السلام نیز داده است؛

۲. خداوند قرآن کریم را ملازم و همراه دائمی با ائمه هدی علیهم السلام قرار داده است؛

۳. نتیجه: خداوند هر شأنی که به قرآن کریم داده باشد، به ائمه هدی علیهم السلام نیز داده است.

۴. اگر خداوند قرآن کریم را مرجع دینی و هدایتگر مردم قرار داده باشد، ائمه هدی علیهم السلام را نیز مرجع دینی و هدایتگر مردم قرار داده است؛

۵. خداوند قرآن کریم را مرجع دینی و هدایتگر مردم قرار داده است؛

۶. نتیجه: خداوند ائمه هدی علیهم السلام را مرجع دینی و هدایتگر مردم قرار داده است.

این استدلال نیز از دو قیاس استثنائی متصل تشکیل شده است. قیاساتی که در آنها در مقدمات، به نتیجه تصریح شده است. قیاس استثنائی نخست، مقدمات ۱ تا ۳، و قیاس استثنائی دوم، مقدمات ۴ تا ۶ است.

**توضیح مقدمه نخست:** اینکه قرآن کریم ملازم و همراه دائمی ائمه هدی علیهم السلام باشد، بدین معناست که قرآن کریم در هیچ شرایطی از امام جدا نمی‌شود و امام هم در هیچ شرایطی از آن جدا نخواهد شد. اگر معتقد شویم قرآن کریم شأنی دارد که ائمه هدی علیهم السلام ندارند، لازمه‌اش خلاف فرض خواهد بود؛ یعنی قرآن کریم در این شأن، از امام جدا شده است؛ درحالی که فرض این بود که امام و قرآن کریم هیچ‌گاه از هم جدا نخواهند شد.

ممکن است کسی بگوید: شاید منظور این باشد که چون اهل‌بیت علیهم‌السلام همواره تابع قرآن‌اند و بر مدار آن سخن می‌گویند و عمل می‌کنند، قرآن کریم هم همواره موافق آنهاست. پاسخ این است که فراز «خداوند ما را همراه قرآن قرار داد»، بر این معنا کفایت می‌کرد؛ چراکه این فراز بدین معناست که ما تابع قرآنیم و لازم‌هاش این است که قرآن هم ایشان را رد نخواهد کرد؛ درحالی که حضرت در ادامه می‌فرماید: «خداوند قرآن را همراه ما قرار داد» این فراز، شأنی افزون و والاتر را برای امام اثبات می‌کند.

**توضیح مقدمه دوم:** این مقدمه، نصّ سخن امیرمؤمنان علیه‌السلام است. حضرت فرمودند: «خداوند ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داده است؛ نه ما از قرآن جدا می‌شویم و نه قرآن از ما جدا می‌شود».

**توضیح مقدمه چهارم:** این مقدمه، در حقیقت بیان مصداقی از مقدمه سوم است که نتیجه قیاس استثنائی نخست در این استدلال می‌باشد. در آن نتیجه گفتیم: خداوند هر شأنی به قرآن کریم داده باشد، به ائمه هدی علیهم‌السلام نیز بخشیده است. یکی از این شئون، مرجعیت دینی است که در این مقدمه گفته شده: اگر این شأن به قرآن کریم داده شده، باید به ائمه هدی علیهم‌السلام نیز اعطا شده باشد. مرجعیت دینی قرآن کریم می‌تواند مصداقی از شئون اعطایی به قرآن کریم باشد.

**توضیح مقدمه پنجم:** اینکه خداوند قرآن کریم را در آیات محکمش مرجع دینی و هدایتگر مردم قرار داده، مورد اتفاق مسلمانان است و کسی در آن تردید ندارد.

نکته پایانی: از آنجاکه مقدمه دوم و پنجم در این استدلال، نقلی‌اند، این استدلال هم در مجموع نقلی خواهد بود.

## نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان گفت: ادله عقلی متعددی را می‌توان از کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام برای اثبات مرجعیت دینی امام استخراج کرد:

گاهی وظیفه امام را در حفظ شریعت، به معنای مرجعیت دینی او دانسته‌اند؛

گاهی گمراهی مخالفان و هدایتگری امام را دلیل بر مرجعیت دینی وی خوانده‌اند.

گاهی قیومیت و سرپرستی قرآن کریم را حق امام دانسته و از این طریق به مرجعیت دینی امام رسیده‌اند.

این سه دلیل را می‌توان در برابر مسلمانانی که معتقد به مذهب امامیه نیستند، اقامه کرد. ادله دیگری نیز مطرح شده‌اند که در برابر شیعیانی که توجه لازم به مبانی نداشته‌اند، قابل بیان‌اند:

ایشان گاهی حجیت الهی امام را دلیل بر علم او به معارف و مرجعیت دینی امام تلقی کرده‌اند؛

گاهی از نزول جبرئیل و تسدید علوم امام بر این شأن بهره گرفته‌اند؛

گاهی واجب‌الاطاعه بودن امام را به معنای مرجعیت دینی و حجیت کلام امام دانسته‌اند؛

گاهی نیز فرموده‌اند: امام ملازم با قرآن کریم است؛ و با این سخن، او را مرجع دینی مردم خوانده‌اند.

## منابع

- ابن صفار محمدبن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد*، تحقیق محسن بن عباسعلی کوچه‌باغی، قم، مکتبه المرعشی النجفی.
- ابن منظور محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، تحقیق جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دار صادر.
- اشعری ابوالحسن، ۱۳۹۷ق، *الابانه عن اصول الدین انه*، تحقیق فوقیه حسین محمود، قاهره، دارالانصار.
- آمدی، سیف‌الدین، بی تا، *غایه المرام فی علم الکلام*، تحقیق حسن محمودی عبداللطیف، قاهره، مجلس الاعلی للشتون الاسلامیه.
- جزری مبارک‌بن محمدبن اثیر، بی تا، *غایه النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- جوینی عبدالملک، ۱۴۰۷ق، *لمع الادله*، تحقیق فوقیه حسین محمود، لبنان، عالم الکتاب.
- حسینی سیداحمد، ۱۳۹۸، *نظریه نصب الهی امام معصوم در تاریخ تفکر امامیه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حلبی، ابوالحسن، ۱۴۱۴ق، *اشاره السبق*، تحقیق ابراهیم بهادری، قم، النشر الاسلامی.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۹ق، *الالفین*، قم، دار الهجره.
- حمصی، رازی سدیدالدین، ۱۴۱۲ق، *المنقذ من التقليد*، قم، النشر الاسلامی.
- دیلمی، حسن، ۱۴۰۸ق، *اعلام الدین*، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، بی تا، *الملل والنحل*، بی جا، مؤسسه الحلبی.
- علم‌الهدی، سیدمرتضی علی بن حسین، ۱۴۱۰ق، *الشافی فی الامامه*، قم، اسماعیلیان.
- غزالی، ابوحامد، ۱۴۰۹ق، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرانی، قم، نشر هجرت.
- فیومی، احمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر*، قم، دارالهجره.
- کراچکی، ابوالفتح، ۱۳۶۹، *کنز الفوائد*، قم، مکتبه المصطفوی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- لاهیجی، حسن بن عبدالرزاق، ۱۳۸۷، *سمع الیقین و آیینیه دین*، تصحیح جعفر پژوم، بی جا، نشر سایه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۸۴، *امام شناسی*، قم، سرور.
- مطهری، مرتضی، بی تا، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، تهران، صدرا.
- نراقی، مهدی، ۱۳۶۹، *انیس الموحدین*، تهران، الزهراء.